

تاریخ و تمدن اسلامی، سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۵۹-۱۸۷

تاریخ قبچاق خانی، تاریخ عمومی ناشناخته‌ای از قرن دوازدهم هجری^۱

اسماعیل چنگیزی اردهایی^۲

استادیار دانشگاه خوارزمی، گروه تاریخ، تهران، ایران

چکیده

دوره دوم تیموریان هند (۱۱۱۸-۱۲۷۴هـ) از جمله دوره‌هایی است که تألیف کتب تاریخی در آن رونق داشته و به لحاظ کمی، بسیار پرشمار است. کتاب *تاریخ قبچاق خانی* به دست قبچاق خان، از امرای نظامی دستگاه تیموری/بابری، در همین دوره نوشته شده و در بردارنده اطلاعاتی نو از رویدادهای روزگار اوست. کتاب در زمره تاریخ‌های عمومی است و سبکی ساده، روان و بی تکلف دارد و به زبان فارسی نگاشته شده است. نویسنده تلاش کرده است با مختصرنویسی، چکیده‌ای از تمامی تاریخ بشری را در یک مجموعه تاریخی تک جلدی بگنجانند. در تاریخ پس از اسلام، نگاه او بیشتر به شرق معطوف است و به‌ویژه رویدادهای سه منطقه همسایه، یعنی، ایران، آسیای میانه و هند، پر اهمیت‌تر به شمار می‌رود. از این کتاب، اطلاعاتی مفید درباره قزاقان، قرقیزها و ازبکان به دست می‌آید. مخصوصاً، با توجه به قلت منابع در باره حکومت شیبانیان، گزارش‌های دقیق قبچاق خان از دو شعبه ایشان (ابوالخیریان و عربشاهیان/جانیان) که در ماوراء النهر حکمرانی داشتند، اهمیت تاریخی بسیاری دارد.

کلیدواژه‌ها: *تاریخ قبچاق خانی*، قبچاق خان، تاریخ‌نگاری در هند، تاریخ‌نگاری دوره تیموری/بابری، تاریخ تیموریان هند، تاریخ شیبانیان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۴.

۲. رایانامه: ardeha1340@yahoo.com

زندگی و روزگار نویسنده تاریخ قبیچاق خانی^۱

آگاهی ما از زندگی نویسنده تاریخ قبیچاق خانی که نام «خواجم قلی بیگ بلخی» و لقب «قبیچاق-خان»^۲ داشته، محدود است به اطلاعاتی که خود او در میان گزارش‌های تاریخی کتابش به دست می‌دهد. بخشی از این اطلاعات، درباره پدر و نیای اوست. خاستگاه اصلی نویسنده الوس/خاندان قبیچاق است که حوالی قلعه تولک، از قلعه‌های استوار ناحیه هرات^۳، سکونت داشتند^۴ و به احتمال زیاد لقب «قبیچاق خان» که از آن نیای او بوده و پس از او به طور موروثی به پدر و خود نویسنده رسیده، به دلیل انتساب به همان الوس بوده است.

قبیچاق خان، نیای مؤلف، در میانه رقابت دولت‌های همسایه، یعنی، تیموریان/بائریان/مغولی هند، صفویان ایران، ازبکان ماوراءالنهر و امرای ناحیه بلخ خراسان، به خدمت تیموریان هند درآمد. در این مجادلات، شاه جهان (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ) پادشاه وقت تیموری، نخست کابل را از دست ندرمحمدخان -حاکم ازبک بلخ- بدر آورده^۵ و در ۱۰۴۷هـ به سلطه ایران بر قندهار پایان داده بود.^۶ همو در ۱۰۵۱هـ از ناملایمات پیش‌آمده در قلمرو ازبکان سود جست و پس از درخواست ندرمحمدخان که در حال نزاع با پسرانش بود، دستور تصرف بلخ را صادر کرد.^۷ پس از آمدن شاهزاده اورنگ زیب برای نگهداشت بلخ، قبیچاق خان، نیای مؤلف، به او پیوست.^۸

حفظ بلخ برای تیموریان دشوار بود و شاه جهان طی توافقی در ۱۰۵۷ و یا ۱۰۵۹هـ بلخ را به ندرخان باز پس داد.^۹ شاه عباس دوم صفوی با شنیدن اخبار توافق هندیان و ازبکان به جنبش درآمد.^{۱۰} دولت خان، حاکم قندهار، در مقابل تسلیم شهر جان خود را رهناید و به هند

۱. ارجاعات به تاریخ قبیچاق خانی در این مقاله، برابر شماره صفحات نسخه بادلیان می‌باشد.
۲. قبیچاق خان، ۱. میرزا اسدالله خان غالب در مورد منشأ نام و یا لقب «قبیچاق» افسانه‌ای را نقل کرده است (نک: مهرنیمروز، ۷۹).
۳. سیف بن محمد، ۶۱۹، ۷۶۴.
۴. قبیچاق خان، ۷۷۶.
۵. خوافی خان، ج ۱، ۴۰۱.
۶. لاهوری، ۳۰/۲-۴۰؛ کنبو، ۲۷۲/۲-۲۷۶.
۷. قبیچاق خان، ۸۸۷، ۱۰۷۶، ۱۱۳۳.
۸. قبیچاق خان، ۱۰۷۶.
۹. همو، ۸۹۱، ۱۰۵۹.
۱۰. همو، ۸۹۲.

تاریخ قبیچاق خانی، تاریخ عمومی ناشناخته‌ای از قرن دوازدهم هجری / ۱۶۱

رفت، ولی با سقوط قندهار، جد مؤلف به اسارت سپاهیان ایران درآمد.^۱ او را تحت نظر به مشهد فرستادند (سال ۱۰۵۸هـ) و همان جا می‌زیست. پدر نویسنده به سبب زاده شدنش در این شهر و به خاطر ارادت به امام رضا، «امام قلی» نامیده شد.^۲ می‌دانیم پدر مؤلف بعدها قلمرو صفوی را ترک گفته و به موطن پدر خود، بلخ، رفته و منصب قوش‌بیگی فرمانروای آن‌جا- سبحان قلی‌خان- را داشته است.^۳

در اوایل قرن دوازدهم هجری، مناطق بلخ و ماوراء النهر دستخوش آشوب‌های پیوسته‌ای بودند و چون نیروی مسلطی وجود نداشت، هر از گاهی حاکمان بلاد و ولایات با دیدن ضعف همسایگان به آن‌ها می‌تاختند. از جمله این رویدادهای ناگوار که مؤلف هم خود در سال ۱۱۰۵هـ شاهد آن بوده است، جدال میان ارل‌خان، والی ارگنج، با محمودتالیق، حاکم بلخ، بود که به جنگی سخت در هفت فرسخی بخارا انجامید و با قتل ارل‌خان به پایان آمد. متعاقب این جنگ، اوضاع بلخ، گوزگانان، بدخشان، قندز و دیگر نواحی هم‌جوار ملتهب و غیرقابل مهار گردید و از همین رو پدر مؤلف تصمیم به مهاجرت گرفت.^۴ از لحن نویسنده، عدم رضایت او از ترک «وطن مألوف» هویداست، چه وی آن را آوارگی می‌خواند؛ هرچند در گزارش‌های او از خرابی و ستم بی‌حد و تاخت و تاراج فراوانی که در آن دیار، پس از مهاجرت ایشان، رخ داده بود، سخن می‌رود.^۵

مؤلف و پدرش در سال ۱۱۰۷ / ۱۱۰۸هـ هنگامی که اورنگ‌زیب فتح حیدرآباد را به پایان برده بود، در کنار رود بهیمره به اردوی او رسیدند و پادشاه به پدر و پسر عناوینی نظامی بخشید و به نویسنده لقب «قبیچاق‌خان» اعطا کرد.^۶

پدر مؤلف در خدمت امیرخان، ناظم وقت پایتخت، بود و در سال ۱۱۱۶هـ درگذشت.^۷ با آن که سن نویسنده در این هنگام کم نبود، این حادثه چنان بر او ناگوار آمد که گفت: «از آن هنگام تا حال، احقر حسب المشیه مانند گوی به هر بوم و بر سرگردان است».^۱

۱. همو، ۸۹۱-۸۹۲.

۲. همو، ۸۹۲.

۳. همو، ۱.

۴. همو، ۱۱۵۳-۸۰۴، ۱۱۵۶.

۵. همو، ۱۱۵۶-۱۱۵۷.

۶. همو، ۹۳۳-۸۰۴، ۹۳۴.

۷. همو، ۹۳۴.

از محل تولد قبیچاق خان چیزی نمی‌دانیم، ولی خود او می‌گوید جوانی را در بلخ و میمنه گذرانده و همان‌جاها «سواد فارسی و خط» آموخته و از همان دوران به دانستن اخبار پیشینیان علاقمند بوده است. هجرت پرمرات او به هند نیز نتوانسته بود از این علاقه بکاهد.^۲

سال مرگ او نیز بر ما روشن نیست، و با استناد به سال اتمام تألیف تاریخ قبیچاق‌خانی (۱۱۳۸هـ) می‌دانیم به طور مسلم، معاصر یازده پادشاه تیموری از اورنگ‌زیب (حک: ۱۰۶۸-۱۱۱۸هـ) تا ناصرالدین محمد (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱هـ) بوده است. به این ترتیب، قبیچاق‌خان هم دوره اوج دولت تیموری را که تا پایان عصر اورنگ‌زیب دوام داشته، دیده و هم، عصر انحطاط این دولت را که با مرگ وی (اورنگ‌زیب) آغاز می‌شود. قبیچاق‌خان که خود مناصبی در دولت تیموری هند داشته است، در میان پادشاهانی که روزگارشان را دیده، اورنگ‌زیب را بیش از همه می‌ستاید.^۳

با جانشینی محمداعظم‌شاه (حک: ۱۱۱۸-۱۱۱۹هـ) قبیچاق‌خان وضع بهتری یافت؛ در جرگه نزدیکان محمدامین‌خان چین بهادر، از سرداران بزرگ شاه پیشین، قرار گرفت و حسب رسم معمول، برای افزودن اعتبار و درآمد او، عناوین دیگری از مناصب نظامی و نیز لقب «خان» به او اعطا شد.^۴

با وجود درگیری‌های داخلی میان اعضای خاندان تیموری، در سال ۱۱۱۹هـ، موقعیت قبیچاق‌خان در دستگاه تیموری متزلزل نشد، چنان‌که خبرهایی از رفت‌وآمد مکرر او به دربار بهادر عالم‌شاه^۵ و گرفتن القابی از شاه آمده است.^۶

با مرگ عالم‌شاه در ۱۱۲۴هـ به دلیل ناسازگاری پسران او با یکدیگر، حکومت تیموری بیش از پیش دچار دودستگی شد. جهاندارشاه، رفیع‌الشأن و جهان‌شاه برضد برادر دیگرشان، محمد عظیم‌الشأن، که جایگزین عالم‌شاه شده بود، متحد شدند.^۷ اکثر بزرگان لشکری و کشوری به عظیم‌الشأن پیوستند و بعضی هم با شاهزادگان یاد شده همراه گشتند. از جمله

۱. همو، ۹۳۵-۹۳۶.

۲. همو، ۱۱۸۰.

۳. همو، ۹۳۸.

۴. همو، ۹۴۰.

۵. همو، ۹۵۵، ۹۵۶.

۶. همو، ۹۴۱، ۹۴۸.

۷. همو، ۹۵۹-۹۶۰.

قبیچاق خان، همراه دوغلات خان کاشغری، به جهان‌شاه پیوست.^۱ میان دو گروه موافق و مخالف عظیم‌الشأن جنگ درگرفت و مؤلف که خود شاهد ماجرا بوده، چگونگی شکست عظیم‌الشأن را به تفصیل ذکر کرده است. پس از پیروزی سه برادر، میان آنان نیز اختلاف افتاد و جهان‌شاه که مقابل جهاندارشاه قرار گرفته بود، به قتل رسید. مؤلف گوید قصد خلاص او را داشت، ولی موفق نگردید.^۲

فرخ‌سیر، پسر محمد عظیم‌الشأن، از خویشاوندکشی جهاندار به سلامت رست و دو برادر سید، به نام‌های عبدالله‌خان، فرماندار بهار، و حسین‌علی‌خان، حاکم الله‌آباد، را با خود علیه جهاندار همراه کرد. جهاندار با سردار بزرگش، ذوالفقارخان، در پایان سال ۱۱۲۴هـ برابر فرخ-سیر سپاه آراست، ولی کاری از پیش نبرد و کشته شد. در این جنگ قبیچاق خان از ملازمان ذوالفقارخان بود.^۳

فرخ‌سیر به قلع و قمع مخالفان پرداخت، ولی با این حال عده‌ای از امرای جهاندار، چون عبدالصمدخان، را سیاست نکرد، بلکه قرار شد او را به جنگ گرو، سرکرده سیک‌های شورشی، فرستد. نابودی هر یک از این دو، به سود فرخ‌سیر تمام می‌شد. در این میان، قبیچاق خان هم که در میان سران دولت جدید دشمنان بزرگی داشت، با همراهان کم‌شمار خویش به عبدالصمدخان پیوست.^۴

نبرد با سیک‌ها دیر زمانی ادامه یافت و قبیچاق خان که یکی از فرماندهان این جنگ بود به تفصیل به وصف آن‌ها پرداخته است. او در یکی از همین نبردها، به سال ۱۱۲۶هـ از ناحیه گردن مورد اصابت تیر قرار گرفت؛ او خود در این باره می‌گوید: «به گردن احقر تیر و بندوق رسید؛ جراحان نتوانستند برآورد تا حال هست».^۵ پس از فتحی که در لوهکره به دست آمد، قبیچاق خان همراه یکی دیگر از فرماندهان به نام زکریاخان، فتحنامه را به سهند بردند. احتمالاً شرکت او در نبرد با بزرگ‌ترین دشمن داخلی مغولان هند، یعنی، سیک‌ها، و تیر خوردنش باعث

۱. همو، ۹۶۰.

۲. نک: همو، ۹۶۰-۹۶۵.

۳. همو، ۹۷۰-۹۷۵.

۴. همو، ۹۷۷.

۵. همو، ۹۸۱.

شده باشد میرجمله نظر عداوت‌آمیز خود نسبت به قبیچاق‌خان را کنار بگذارد و حتی او را نزد شاه ببرد و شاه نیز به او لقب نظامی جدید و هدیه و خلعت داد.^۱

سال ۱۱۳۱ هـ سالی پرآشوب و تحولی برای تیموریان هند بود. دو برادر سید وارد حرم‌سرای فرخ‌سیر شدند و او را کشان‌کشان به زندان بردند و پس از کور کردن، به قتلش رساندند.^۲ سپس، رفیع‌الدرجات، پسر شانزده ساله رفیع‌الشأن، را اسما به سلطنت نشانندند.^۳ رفیع‌الدرجات و جانشین و برادرش رفیع‌الدوله چند ماهی بیشتر نام شاهی نداشتند و درگذشتند^۴ و حکومت به ناصرالدین محمد روشن‌اختر بن جهان‌شاه (حک: ۱۱۳۱-۱۱۶۱) رسید که حکومتی طولانی یافت و در روزگار او رویدادهای مهمی به وقوع پیوست. هندویان بارها دست به قیام زدند^۵ و افغانان شورش‌هایی به پا کردند^۶ که البته همه سرکوب شدند، مگر قیامی که به نیروی نظام‌الملک در دکن آغاز شد و به جدایی آن ناحیه از دولت تیموریان منجر گردید.^۷

مؤلف که در دهه اول حکومت روشن‌اختر کتاب خود را نوشته، شاهد بسیاری از این رخدادها بوده و از آن‌ها یاد کرده است.^۸ حمایت‌های سیف‌الدوله عبدالصمد بهادرخان، قهرمان جنگ با سیک‌ها، در تثبیت موقعیت قبیچاق‌خان مؤثر بود و به وساطت وی، برخی القاب از سوی شاه به او اعطا شد.^۹ قبیچاق‌خان کتاب خود را زمانی که سیف‌الدوله صوبه‌دار لاهور بود، تألیف کرده است^{۱۰} و در سالی که به تکمیل و تجدیدنظر در آن اشتغال داشت (سال ۱۱۳۸ هـ)، به پیشنهاد وزیرالممالک نصرت‌جنگ از سوی روشن‌اختر لقب «بهادر» یافت.^{۱۱} از آن پس، از زندگی و حتی مرگ قبیچاق‌خان اطلاعی در دست نداریم.

۱. نک: همو، ۹۸۲-۹۸۳.

۲. همو، ۹۹۷-۹۹۸.

۳. همو، ۹۹۸.

۴. همو، ۹۹۹-۱۰۰۰.

۵. همو، ۱۰۰۰-۱۰۰۱.

۶. همو، ۱۰۰۱-۱۰۰۳.

۷. فدایی اسپهانی، ۴۳۲-۴۳۳.

۸. نک: قبیچاق‌خان، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵.

۹. نک: همو، ۱۰۱۴.

۱۰. همو، ۱۱۸۰.

۱۱. همو، ۱۱۹۰.

انگیزه و هدف از تألیف تاریخ قبیچاق خانی

از این که قبیچاق خان جز تاریخ قبیچاق خانی کتاب دیگری نوشته یا نه اطلاعی نداریم و خود وی نیز اشاره‌ای به اثر دیگری از خود نکرده است. او به علاقه خود به دانستن اخبار پیشینیان و مطالعه تاریخ و یادداشت‌هایش اشاره می‌کند^۱ و به این طریق، علی‌الظاهر باید حکم کرد که این یادداشت‌ها به خلق تاریخ قبیچاق خانی منجر شده است و نه اثری دیگر. از این گذشته، باید اذعان داشت کار او در واقع تاریخ‌نگاری نبوده است. وی مانند تاریخ‌نویسان روزگار خود به عجایب و غرایب و نوادر تمایل نشان داده و می‌گوید در یادداشت‌هایش آن‌ها را ثبت می‌کرده تا بر صفحه روزگار یادگار گذارد.^۲

مورخان آن دوران دوست داشتند کار تألیف در فرصتی مناسب به عنوان وظیفه توسط یکی از بزرگان، مانند شاه و وزیر و امیر، به آنان سپرده شود و معمولاً به این موضوع به عنوان انگیزه اصلی اشاره می‌کردند.^۳ این فرصت را سیف‌الدوله عبدالصمدخان بهادر دلیر جنگ، حاکم وقت لاهور، در اختیار او گذاشت.^۴ برای انجام این کار نویسنده نیاز به مشورت داشته است، اما او ادعا کرده نه تنها کسی را در فن تاریخ‌نویسی ماهر نیافته، بلکه همگان را به خواندن کتاب بی‌علاقه دیده است و خود با گردآوری کتاب‌های تاریخی و مطالعه و مقایسه آن‌ها با یکدیگر، معلومات را از سواد بر بیاض کشیده است.^۵ این کار که شش سال به طول انجامیده، روز چهارشنبه پنجم ربیع‌الاول ۱۱۳۴ هـ به پایان آمده است.^۶

در پایان کتاب، مؤلف می‌نویسد در سال ۱۱۳۷ هـ در آن تجدیدنظر کرده و بازنگری او تا ۱۱۳۸ هـ به درازا کشیده است،^۷ ولی هنگام نوشتن تاریخ سلسله عادل‌خانیه اشاره می‌کند که اکنون سال ۱۱۳۶ هـ است.^۸ از آن جا که هنگام نوشتن تاریخ سلسله یاد شده، هنوز دو ثلث از کتاب به پایان نرسیده بوده، به احتمال زیاد، پایان این تجدیدنظر- همان‌طور که در مقدمه

۱. همو، ۱۱۸۰.

۲. همان جا.

۳. در باب گفتار مشابه مورخان، برای نمونه نک: خواندمیر، قانون همایونی، ۱۲-۱۸.

۴. قبیچاق خان، ۱۱۸۰-۱۱۸۱.

۵. همو، ۱۱۸۱.

۶. همو، ۱۱۸۱، ۱۱۸۳.

۷. همو، ۱۱۸۳.

۸. همو، ۸۰۴.

اشاره می‌کند- در ۱۱۳۷هـ روی داده است. به این ترتیب، ذکر خاتمه کتاب در سال ۱۱۳۴هـ اشتباه است.

قبچاق خان پس از ذکر فواید مطالعه تاریخ و اشاره به آفت مطول نویسی مورخان، گوید غرضش فراهم آوردن کتابی بوده است موجز برای خوانندگان تا با خواندن تاریخ پیشینیان از جمله سرگذشت خود او تجربه و عبرت آموزند و در عین حال، با اشاره به سپاهی‌پیشگی خود «أباً عن جد»، خواسته به ضعف خود در تاریخ‌نگاری و محقق نشدن احتمالی هدفش اشاره کند.^۱

ساختار کتاب

تاریخ قبچاق‌خانی در زمره تاریخ‌های عمومی است که از تاریخ انبیا آغاز می‌شود و با وصف وقایع سال ۱۱۳۸هـ پایان می‌پذیرد. ساختار اصلی کتاب از یک «فاتحه»، «پنج باب»، «یک خاتمه» و یک «تکمله» تشکیل می‌شود. سه باب اول به پیش از اسلام و دو باب آخرین به پس از اسلام اختصاص دارند. قسمت‌بندی‌های فروتر از «باب» واجد شکل یکسانی نیستند؛ باب اول فاقد تقسیم‌بندی است و در باب دوم، «طبقه» و پس از آن «فرقه» قرار دارد. در باب سوم، «طایفه» عنوان تقسیم‌بندی فروتر است. در باب چهارم، ترتیب قسمت‌بندی‌ها چنین است: باب، فصل، طبقه. در باب آخر (پنجم) با افزوده‌های دیگری مواجهیم: باب ← فصل ← طایفه ← شعبه ← گروه که البته در همه فصل‌ها، مراتب پایین‌تر الزاماً وجود ندارند. «خاتمه» و «تکمله» هم فقط شکل توضیحی دارند و فاقد تقسیم‌بندی خردتر هستند.

باب اول تا سوم به تاریخ پیش از اسلام اختصاص دارد. باب نخست از آن پیامبران، بجز حضرت محمد(ص) و جانشینان او است و باب دوم به سلسله‌های بزرگ تاریخی می‌پردازد که از میان آن‌ها تنها بطلمیوسی‌ان غیر ایرانی هستند و باقی سلسله‌ها ایرانی‌اند. این باب با شرح تاریخ ساسانیان پایان می‌پذیرد. باب سوم، ویژه آن تعداد از سلسله‌های غیر ایرانی است که با پادشاهان ایرانی پیش از اسلام معاصر بوده‌اند و با شرح حکمرانی ملوک عرب، فراغه مصر، خاقانان ترک و ختای، پادشاهان بنی اسرائیل، یونان، روم، و نیز ذکر خلفای حضرت مسیح (ع) همراه است. توضیحات مربوط به رایان هندوستان از ساختار این باب فراتر می‌رود و تا سال ۴۱۲هـ را در برمی‌گیرد. باب‌های چهارم و پنجم مختص تاریخ اسلامند. باب چهارم مشتمل

است بر دوران پیامبر(ص)، خلفای راشدین، ائمه شیعه و دو سلسله خلافت اموی و عباسی. باب پنجم به بیشترین سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل اسلامی در شرق جهان اسلام، از طاهریان تا عصر مؤلف می‌پردازد. در دوره اسلامی، تاریخ قبیچاق خانی از نظر جغرافیایی از محدوده شام فراتر نمی‌رود.

نسخه‌های خطی تاریخ قبیچاق خانی

از طریق فهرست‌های نسخ خطی کتابخانه‌های روسیه، انگلستان و فرانسه می‌توان از وجود نسخه‌های متعددی از این کتاب آگاهی یافت، ولی نگارنده برای بررسی، تنها به سه تای آن‌ها دست یافته است. این سه نسخه این‌هاست: ۱. نسخه کتابخانه بادلیان آکسفورد به شماره ۱۱۷؛ ۲. نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۸۷؛ ۳. نسخه آکادمی علوم سنت پترزبورگ به شماره C43. نسخه‌های بادلیان و پاریس نزدیکی بسیاری به هم دارند و علاوه بر همسانی خط، اختلافات آن‌ها زیاد نیست و احتمالاً در فاصله‌ای نزدیک به هم نوشته شده‌اند و یا اگر کتابت آن‌ها با فاصله زمانی باشد، با دقت انجام شده است. شاید نسخه دیگری هم وجود داشته باشد که مرجع استنساخ هر دوی این نسخه‌ها بوده است.

نسخه سنت‌پترزبورگ با دو نسخه پیشین تفاوت اساسی دارد و هرچند به لحاظ محتوا با آن‌ها یکسان است، ولی از نظر لفظ، تحریری است جداگانه و کاتب کوشیده است متن را با تغییر در واژگان و ساخت زبان، سلیس‌تر سازد و در این امر تا حدی هم موفق بوده است. نسخه بادلیان به لحاظ صحت بهترین این نسخه‌هاست.^۱

منابع تاریخ قبیچاق خانی

نویسنده سه گونه از منابع را برای تألیف به خدمت گرفته است؛ «منابع مکتوب»، «منابع شفاهی» و «مشاهدات شخصی». برخی از «منابع مکتوب» را نویسنده در متن کتاب نام برده است هم‌چون تاریخ طبری،^۲ تاریخ سنده،^۳ تاج المآثر، تاریخ فیروزشاهی،^۴ طبقات ناصری،^۵

۱. مشخصات برخی نسخه‌ها را در این فهرست‌ها می‌توان دید: استوری، ۶۴۰/۲؛ طاهرجانف، ۷۲/۱؛ منزوی، ۵۸۵/۱ و همو، ۴۱۱۴/۶؛ کاستیکوا، ۲۸.
۲. قبیچاق خان، ۷۶۹.
۳. همو، ۷۷۴.
۴. همو، ۷۸۲.
۵. همو، ۷۸۵-۷۸۶.

روضه الصفا، تاریخ بناکتی، تاریخ وصاف، تاریخ همایونی،^۱ تزوک تیموری،^۲ حبیب السیر،^۳ تاریخ رشیدی،^۴ عبدالله‌نامه^۵ و تاریخ گزیده.^۶ نویسنده فراخور هر موضوع از این منابع سود جسته است؛ برای مثال، از بابرنامه در شرح رویدادهای روزگار بابر^۷ و از تزوک تیموری در باب وقایع دوره تیمور^۸ استفاده کرده است.

از طریق مقایسه می‌توان دریافت کتاب‌هایی چون ترخان‌نامه،^۹ منتخب التواریخ بداونی^{۱۰} و خلدبرین واله اصفهانی^{۱۱} جزو منابع نویسنده بوده، ولی حسب شیوه آن دوران از ذکر آن‌ها خودداری شده است. نویسنده در موارد کم‌شمار، استناداتی کلی کرده و عباراتی چنین را به کار برده است: «در تواریخ منقول است...»^{۱۲} و یا «در کتب متداوله منقول است...»^{۱۳}

نامه‌های اداری و سیاسی دومین منبع مکتوب قبچاق‌خان‌اند که مؤلف موجزنویسی را به آن‌ها نیز سرایت داده و از آوردن متن کامل آن‌ها خودداری کرده است.^{۱۴}

بخشی از کتاب، بر اساس روایات شفاهی افراد «ثقه» تدوین شده است. در موضعی که نویسنده به منابع مکتوب دسترسی نداشته و حضور و مشاهده رویدادها به دلایلی چون فاصله زمانی و مکانی و یا علل دیگر (←ادامه نوشتار) مقدور نبوده، تلاش کرده است اطلاعات تاریخی را از طریق افراد مورد اعتماد بشنود و در کتاب ثبت کند؛ برای نمونه، ثبت وقایع دوران اورنگ-زیب از آغاز سال یازدهم سلطنت او منع شده بود، ولی برخی از مورخان مخفیانه به نوشتن

۱. همو، ۷۸۵.

۲. همو، ۸۰۷.

۳. همو، ۷۷۸.

۴. همو، ۸۴۷.

۵. همو، ۱۱۰۵.

۶. همو، ۱۰۴۱.

۷. همو، ۸۳۷.

۸. همو، ۸۰۷.

۹. نک: همو، ۷۷۶.

۱۰. نک: همو، ۷۸۳.

۱۱. نک: همو، ۱۰۳۷.

۱۲. همو، ۷۸۹.

۱۳. همو، ۱۰۶۰.

۱۴. برای نمونه‌هایی از آن‌ها، نک: همو، ۹۲۳، ۹۳۱، ۹۳۰.

ادامه می‌دادند و تاریخ‌نگاران ادوار بعد مجبور بودند با به دست آوردن این نوع نوشته‌ها و یا با شنیدن اخبار از شاهدان، اطلاعات خود را تکمیل کنند. خوافی‌خان در زمره مورخان است که این گزارش‌ها را گردآوری کرده و در منتخب اللباب گنجانده است.^۱ قبیچاق‌خان هم مشاهدات و شنیده‌های خویش را از این دوران، در اثرش ثبت کرده که به جای خود بسیار ارزشمند است.^۲ قبیچاق‌خان مجبور بود حتی در مورد وقایع هم عصر خویش در هند نیز به این افراد ثقه متوسل شود؛ زیرا نمی‌توانست تنها به مشاهدات خود اکتفا کند و با توجه به وسعت سرزمین هند، آگاهی یافتن از رویدادهای گوناگونی که در گوشه و کنار آن رخ می‌داد، بدون شنیدن از دیگران ممکن نبود. این قاعده برای گزارش‌دهی در مورد وقایع دیگر سرزمین‌ها نیز جاری است. برخی از اطلاعات تاریخی قبیچاق‌خان، مشاهدات شخصی نویسنده و جزو تجربیات زندگی اوست. بیش‌ترین حجم از این نوع اطلاعات، سیاسی و نظامی است و معمولاً با ذکر جزئیات همراه است.^۳ اگر بخواهیم به ارزیابی دقیق‌تر مشاهدات قبیچاق‌خان بپردازیم، باید آن را با منتخب اللباب خوافی‌خان و تاریخ ارادت‌خان مقایسه کنیم. این سه تن در دستگاه نظامی تیموریان هند به خدمت اشتغال داشتند و برخی صحنه‌ها و رویدادها را هم‌زمان دیده و گزارش کرده‌اند. گزارش‌های آنان از یک رویداد همه جا یکسان نیست و گاه با یکدیگر اختلافات بسیار دارد؛^۴ افزون بر این، خوافی‌خان و ارادت‌خان هر دو در وصف رویدادها هم دقیق‌تراند و هم نثر روان‌تری دارند. در مجموع، خوافی‌خان^۵ از تاریخ سیاسی و نظامی پا فراتر نهاده و ضمن گزارش‌های تاریخی، اطلاعاتی در باب جغرافیای طبیعی و انسانی نیز می‌دهد و از این نظر بر قبیچاق‌خان برتری دارد.

باید اذعان داشت اطلاعاتی که قبیچاق‌خان از دوره معاصر خود، به‌ویژه، از رخدادهای پشت صحنه و درون دربار سلاطین تیموری هند و نیز دوره شیبانیان ماوراءالنهر می‌دهد،^۶ گرچه با تحلیل‌های عمیق همراه نیست، به لحاظ احتوا بر داده‌های خام تاریخی بسیار ذی‌قیمت است و

۱. برای اطلاع بیشتر در باب ممنوعیت نوشتن تاریخ اورنگ‌زیب پس از سال دهم، نک: خوافی‌خان، ۲/ ۲۱۱.

۲. قبیچاق‌خان، ۹۲۰-۹۲۱.

۳. نک: همو، ۹۵۹-۹۶۰.

۴. برای نمونه، نک: قبیچاق‌خان، ۹۷۰-۹۷۳؛ خوافی‌خان، ۲/ ۷۲۱-۷۲۵؛ ارادت‌خان، ۱۴۲-۱۵۸.

۵. خوافی‌خان، ۵۴۶/۱-۵۴۹.

۶. رک: بخش‌های مربوط به دوره متأخر تیموریان هند و دوره شیبانیان.

به گفته ریاض الاسلام اطلاعاتی در تاریخ قبیچاق خانی هست که آن‌ها را جای دیگر نمی‌توان یافت.^۱

گرایش مذهبی قبیچاق خان

از مطالعه تاریخ قبیچاق خانی و موضع‌گیری‌های نویسنده آن می‌توان اطلاعاتی در مورد اوضاع مذهبی و دینی جامعه هند به دست آورد. قبیچاق خان جامعه مسلمان هند را به دو گروه شیعه و سنی تقسیم کرده است. او غیرمسلمانان آن سرزمین را «سیک» و «هندو» می‌خواند. سیک‌ها گروه مذهبی نوظهور و اقلیت و معاصر خود او بودند.^۲ ممکن است برخی از اقلیت‌ها هندو نبوده باشند، ولی قبیچاق خان همه را یکسر هندو خوانده است.

قبیچاق خان خود پیرو مذهب تسنن است. این را در همان سطور نخست کتاب اعلام می‌دارد:

سرم خاک ره هر چار سرور ابوبکر و عمر، عثمان و حیدر^۳

وی در برابر مذهب شیعه و شیعیان، سه نوع موضع‌گیری دارد. موضع نخست او بی‌طرفانه و در مقام یک مورخ ستودنی است، مثلاً هنگام گزارش قتل‌عام مردم شیعه‌مذهب مشهد به دست ازبکان در سال ۹۳۱ هـ موضعی حقیقت‌گرایانه اتخاذ می‌کند.^۴ او در دیگر موضع‌گیری‌اش بر تشیع و شیعیان می‌تازد؛ برای نمونه، کار سلطان قلی قطب‌الملک همدانی (مؤسس سلسله قطب‌شاهیان دکن) را به دلیل ترویج مذهب شیعه ناپسند می‌شمرد و مذهب او را با لقب «شیعه شنیعه» خطاب می‌کند.^۵ در رویدادهایی که سنیان مقابل صفویان شیعه صف‌آرایی کرده باشند، موضع ضد شیعه می‌گیرد. در جنگ ازبکان با صفویان، باز با خشم نسبت شناعت به شیعه می‌دهد^۶ و خشنودی او از تسلط محمود افغان بر «مذهب مذموم روافض»^۷ و

۱. نک: ریاض الاسلام، ۳۶۵.

۲. قبیچاق خان، ۹۳۸، ۹۵۲.

۳. همو، ۱.

۴. نک: همو، ۱۱۱۵.

۵. همو، ۸۰۵؛ نیز برای موارد مشابه، نک: همو، ۱۰۱۴، ۱۰۸۶.

۶. همو، ۱۱۱۴.

۷. همو، ۱۰۹۱.

به آب افکندن کتب آنان^۱ آشکار است. او شیعیان را رافضی و گاه «جهال روافض» می‌خواند^۲ و از شهر شیعه‌نشین چوین حیدرآباد به نام «روافضخانه» یاد می‌کند.^۳

قبیچاق خان میان شیعیان و پیشوایان شیعه تفاوت قائل است. او امامان شیعه را «امام»^۴ و حتی «ائمه معصومین»^۵ می‌خواند و با همان اسامی و القاب شیعیان به ذکر ایشان می‌پردازد؛ مثلاً از امام رضا(ع) به عنوان «امام هشتم»^۶ و عنوان «حضرت امام همام موسی کاظم رضی‌الله عنه» را در مورد امام هفتم به کار می‌برد.^۷ چنان‌که گذشت، پدر او به علت تولدش در مشهد نام «امام‌قلی» داشت.^۸ در این جا می‌توان موضع سوم قبیچاق خان را میان‌روانه خواند؛ با این حال، برابر توضیحات پیش‌گفته، روشن است عقیده مذهبی‌اش را در تاریخ‌نگاری دخالت داده است. موضع او در برابر غیرمسلمانان هم با خاستگاه دینی و مذهبی‌اش مرتبط است. تکلیف آیین سیک معلوم است و در نبرد برضد آنان شرکت دارد^۹ و با هندویانی که با حکومت مسلمانان درگیری داشته‌اند، تند برخورد می‌کند؛ برای نمونه، جزیه نهادن بر آنان را پیروزی بزرگی برای اورنگ‌زیب می‌داند و از اعمال زور برای مسلمان کردن هندوکیشان حمایت می‌کند و به‌راحتی و بی‌دغدغه از اسلام آوردن ایشان از روی ترس و قتل‌عامشان سخن می‌گوید.^{۱۰}

اندیشه تاریخ‌نگاری قبیچاق خان

قبیچاق خان در تاریخش به گونه‌ای روشن اندیشه تاریخ‌نگاری خود را بیان نکرده است و تنها راه برای داشتن درکی از تفکر تاریخی او، تحلیل مطالب کتاب اوست و با این حال، برخی پرسش‌ها

۱. همو، ۱۰۹۰.

۲. همو، ۱۰۸۱.

۳. همو، ۸۰۶.

۴. همو، ۱۰۶۰.

۵. همو، ۳۲۴.

۶. همو، ۱۰۵۶، ۱۱۱۵.

۷. همو، ۱۰۴۱.

۸. همو، ۸۹۲.

۹. همو، ۹۸۱.

۱۰. نک: همو، ۸۶۲، ۹۳۸، ۱۰۱۳، ۹۹۰.

بی‌پاسخ باقی خواهند ماند؛ برای نمونه، نمی‌دانیم او چه جایگاهی برای علم تاریخ قائل است. اساساً تاریخ قبچاق‌خانی از نظر مباحث نظری چندان عمیق و در خور توجه نیست. باید توجه داشت قبچاق‌خان تحت تأثیر اندیشه دینی رایج در عصر خویش قرار داشته است و ثمرات این نوع اندیشه را در تاریخ او می‌توان دید. اول بحث تاریخی که طرح می‌کند موضوع «زمان ماضی» است که آن را به آفرینش عالم، خلقت آدم و هبوط او، طوفان نوح، آتش نمرود، پیامبران و اشاراتی از این قبیل پیوند می‌دهد.^۱ مباحثی هم که در مورد عقل کل و آفرینش، عالم امر و عالم خلق، نفس، هیولی، عناصر اربعه، اطباق نه‌گانه آسمان، پدید آمدن ستارگان و کواکب سبعة و هشت آسمان و خورشید و ماه و زمین و قابلیت سکونت در زمین و سپردن نوبت آن به دیوان، پریان، فرشتگان، شیاطین و دست آخر آدم آورده، منشأ دینی دارند.^۲ به این صورت، قبچاق‌خان می‌خواهد از همان آغاز تسلط و رسوخ اندیشه دینی بر تفکر تاریخی‌اش را نمایان سازد. انتظاری هم که او از تاریخ دارد، از طریق عبرت‌گیری از کارهای گذشتگان و تجربه‌آموزی و به کار بستن آن‌ها در «مهمات و مصالح ملک» تحقق می‌یابد.^۳ او در ادامه، به یکی از ارکان مهم در اندیشه تاریخ‌نگاری خود اشاره می‌کند و می‌خواهد در تاریخ خود «علت ذلت هر طایفه و سبب نکبت هر قبیله» را بیابد و ثبت کند.^۴ پیش‌شرط تحقق چنین هدفی، به کار بستن عنصر خرد در تاریخ‌نگاری است و این کاملاً با اندیشه و باور تقدیرگرایی او در تضاد است.

در اندیشه تاریخ‌نگاری قبچاق‌خان، باید سهمی هم برای گرایش مذهبی او قائل شویم. سرچشمه موضع‌گیری‌های او علیه شیعیان، سیک‌ها و هندویان از همین جاست (بخش گرایش مذهبی قبچاق‌خان). اساساً در میان مورخان دوره تیموری هند، مورخ مسلمانی را سراغ نداریم که به گونه‌ای، نوک تیز حمله را متوجه هندویان بت‌پرست نکرده باشد.^۵ قبچاق‌خان هم در عین اعتدال، از تعصبات خشک مذهبی دور نیست.

۱. همو، ۲-۳.

۲. نک: ۳-۴.

۳. همو، ۱.

۴. همان جا.

۵. کنبو نمونه‌ای است از مورخان معتدل که با تعصب درباره هندویان سخن نمی‌گویند. با این همه، هنگامی که به حمله سپاه جهانگیر به هندویان و تخریب بتکده‌های عظیم ایشان اشاره می‌کند، بعد از وصف مقاومت مردانه آنان، گوید «به اقصی درکات جهنم پیوستند» (۱/ ۵۸، ۶۲).

از دیگر ارکان اصلی اندیشه تاریخ‌نگاری قبیچاق خان، «جبرگرایی» است و همین او را از تاریخ‌نویسی خردورزانه جدا و به جریان اصالت تقدیر و مشیت نزدیک می‌سازد. مبنای فکری جبرگرایان، اعتقاد به سلب اختیار از انسان و جامعه است در رویدادهای تاریخی و سپردن همه چیز به اراده خداوند و گویند چرخ تاریخ تنها به مشیت الهی می‌گردد؛ بنابراین، تبیین پدیده‌های تاریخی با اندیشه‌ای یک سویه مطرح می‌گردد. از گزارشی که قبیچاق خان در مورد مهاجرت بابر به هندوستان می‌آورد، می‌توان این وجه از فکر او را دریافت: «چون اراده ازلی و مشیت لم‌زللی چنان رفته بود که کشتزار ساکنان اقلیم هندوستان از سحاب مکرم آن خسرو عالی مکان و اولاد امجدش سرسبز و شاداب گردد...»^۱ درباره مرگ امیر تیمور هم نویسد: «چون هر کمالی را زوالی، و هر بهاری را خزانی مقدر است، صاحبقران...»^۲ حکومت معزالدین جهاندارشاه هم این چنین ممکن شده است: «با مشیت خالق جزء [و] کل اقتضای آن کرد که طرح تازه در صفحه ایام ثبت نماید...»^۳

در مورد اختلاف میان شاه جهان با پسرش اورنگ‌زیب هم که فرجام ناخوشی یافت، به مشیت الهی متوسل شده و می‌نویسد: «خلاصه مضمون آن که مقتضای مشیت آن چه از پرده غیب ظهور نموده، جای چون و چرا نیست»^۴. همین مشیت الهی تعیین‌کننده برنده‌ها و بازنده‌ها در میدان نبرد است، همانند جنگی که بر سر کسب قدرت در زمان محمداعظم‌شاه به سال ۱۱۱۹ هـ. میان برادرانش رخ داد و نویسنده با الفاظ مشابهی آن را توجیه می‌کند: «چون مشیت الهی اقتضای آن نمود که آن چه در پرده غیب است ظهور نماید...»^۵

علاوه بر این، قبیچاق خان در تاریخ‌نگاری تحت تأثیر اندیشه‌های خرافی قرار داشته و آن را به اندیشه جبری خویش افزوده است. او معتقد است آن چه در زایچه بنی نوع آدم دیده شود، صحت دارد. مثلاً الغ بیگ با نگرستن در زایچه پسرش - میرزا عبداللطیف - آثار ناخلفی و عصیان دید و در نتیجه او را از مصاحبت خویش محروم کرده در تربیت پسر دیگرش - میرزا عبدالعزیز - کوشید.^۶ وی هم‌چنین اخطار جوکیان و براهمه هند به خضرخان، والی هند، را

۱. قبیچاق خان، ۸۳۹.

۲. همو، ۸۱۸.

۳. همو، ۹۶۷.

۴. همو، ۹۰۲.

۵. همو، ۹۴۴.

۶. همو، ۸۲۸.

در مورد خطر جانی که به الغبیگ از ناحیه پسرش خواهد رسید، باورمندانه نقل می‌کند.^۱ قبیچاق خان در جمع میان جبرگرایی و خرافه‌باوری، نتیجه می‌گیرد که آخر الامر تقدیر کار خویش خواهد کرد.^۲

قبیچاق خان در همان ابتدا اشاره می‌کند که به عجایب و غرایب علاقمند است.^۳ هند خود مهد رویدادها و عقاید و آیین‌های عجیب و غریب است. بعضا گزارش‌هایی از این نوع که توسط تاریخ‌نویسانی مانند قبیچاق خان ارائه می‌شود، محصول پیوند عجایب و غرایب با اعتقاد به کرامت‌های دینی است. نمونه آن، روایت محاصره اجمیر توسط سیک‌ها و اتمام آب محصوران است که «شب متصل به روزه خواجه معین‌الدین چشتی، چشمه‌ای جوشید که تا حال جاری است».^۴

براساس همین نوع تفکر است که تاریخ‌نگاری قبیچاق خان عمدتاً معطوف است به گزارش آدمیانی بزرگ و ذی‌قدر، چون انبیاء، سلاطین، وزیران، امیران و اولیاء صاحب کرامت و یا رویدادهای مهم؛ او به مسائل مهم مربوط به زندگی انسان بی‌توجه است و مردم محور نگرش تاریخی او نیستند (ادامه نوشتار). عنایت به چهره‌های سیاسی و نظامی و رویدادهای بزرگ سبب شده است دایره تاریخ او به دو پدیده جنگ و سیاست محدود و از کاوش در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم غفلت شود. «شخصیت‌محوری» در تاریخ قبیچاق‌خانی گاه جنبه افراطی می‌یابد. او همانند تاریخ‌نویسان دوره تیموری هند در بزرگ‌نمایی شخصیت تیمور راه اغراق پیموده است. به زعم قبیچاق‌خان، تیمور گفته‌ها را از «لسان وحی» می‌شنود^۵ و اگر برخی او را ثانی اسکندر ذوالقرنین و یا چنگیزخان شمرده‌اند، در اشتباه هستند؛ زیرا تیمور در کشتار انسان‌ها بر آن دو برتری دارد؛ دلیل آن که هنگام فتوحات اسکندر تعداد آدمیان و قلعه‌ها اندک‌شمار بود و کار اسکندر در ویرانگری‌هایش همسنگ تیمور نیست. تیمور توانسته بود دژهای شهرهای پرتعدادتری را با خاک یکسان سازد و تعداد افزون‌تری از انسان‌ها را معدوم کند. چنگیزخان نیز قابل مقایسه با تیمور نیست. «چنگیزخان از کنار سیحون تا ارض خراسان، سبب سلطان محمد

۱. همان جا.

۲. قبیچاق خان، ۸۲۸؛ نیز برای آگاهی از اندیشه جبرگرایی دیگر مورخان تیموری هند برای نمونه، نک: کنبو، ۱/۱،

۳۱.

۳. نک: ۲.

۴. همو، ۹۸۲.

۵. همو، ۸۰۹.

خوارزمشاه، قتل عام فرمود»، حال آن که تیمور خاک سرزمین‌های گسترده‌تری را با خون مردم رنگین کرده است.^۱ ریشه این نوع نگرش به شخصیت‌ها، «قهرمان‌گرایی» است که از ارکان اصلی سنت تاریخ‌نویسی هند دوره تیموری تلقی می‌شود و در آن پادشاهان به‌مثابه انسان‌هایی نخبه، برگزیده و با کفایت و فراتر از حد انسان‌های عادی، قدرت و رهبری جامعه را عهده‌دار می‌شوند و اگر تفکر مذهبی دوره کهن را نیز با آن تلفیق کنیم، نماینده خدا بر روی زمین به شمار می‌روند. ردپای اندیشه سیاسی ایران پیش از اسلام (در باور به مسائلی چون فره ایزدی داشتن پادشاهان) در این گونه تاریخ‌نویسی هویدا است.^۲

علاوه بر تیمور، ظهیرالدین بابر، مؤسس سلسله تیموریان هند، نیز یک قهرمان و نخبه به حساب می‌آید «آن قدر ... دلاوری در تسخیر ممالک از او سر بر زد که مقدور بشر نیست». مورخان تیموری هند برای مشروعیت‌بخشی به پادشاه، به شیوه‌های گوناگونی از جمله «رؤیا» متوسل می‌شدند. خود بابر در *بابرنامه* به دیدن عیدالله احرار در خواب و راهنمایی او در اقدامات نظامی‌اش اشاره می‌کند.^۳ با این همه، محدوده قهرمان‌گرایی قبیچاق خان بسی تنگ است و دید انتقادی او نسبت به پادشاهان مانع از زیاده‌روی او در این زمینه شده است (ادامه نوشتار).

اندیشه سیاسی قبیچاق خان

برای پی بردن به اندیشه سیاسی قبیچاق خان و تأثیر آن در تاریخ‌نگاری او، به دلیل طرح نکردن مباحث نظری هم‌چنان ناگزیر از مراجعه به متن گزارش‌های تاریخی وی و تحلیل و برداشت از آن‌ها هستیم. مهم‌ترین عنصر در اندیشه سیاسی قبیچاق خان «عدالت» است و به همین رو پادشاهانی را که دادگسترند، ستایش‌آمیز معرفی می‌کند.^۴ «سیاست‌ورزی» عنصر دیگر دخیل

۱. نک: همو، ۸۱۰.

۲. برای نمونه، قندهاری (۲۷) درباره اکبرشاه می‌نویسد: «هو السلطان ظل الله فی الأرض» و کنبو دیگر مورخ دوره تیموری هند درباره چنگیز نویسد: «لیکن آن مظهر اقتدار بد قدرت که تأیید پرورد عینیت و برآورده عاطفت حضرت پروردگارند...» (نک: ۶۰ / ۱)؛ همین گونه، او را «مهبط انوار فیض الهی» می‌شمارد (همو، ۳۷ / ۱).

۳. قبیچاق خان، ۸۳۶ و ۸۳۷؛ برای دیگر داستان‌های مشابه در تواریخ دوره تیموری ایران و هند، نک: معینی، ۲۲۰؛ قندهاری، ۱۴.

۴. قبیچاق خان، ۷۶۹، ۷۸۷، ۱۰۳۴.

در اندیشه سیاسی او است،^۱ وی تعریفی از «سیاست» به دست نمی‌دهد، ولی ظاهراً باید آن را مترادف «تدبیر» تعبیر کرد که ارتباط تنگاتنگی نیز با «عقل» و «رأی» دارد.^۲

قبچاق خان معیارهایی برای قضاوت‌های تاریخی خود در مورد شخصیت‌ها، سلسله‌ها و جوامع دارد که برگرفته از اندیشه سیاسی او است. مخصوصاً از صفات سلبی و ایجابی و خوبی‌ها و بدی‌هایی که برای فرمان‌روایان برمی‌شمارد، می‌توان سیمای فرمان‌روا و جامعه آرمانی وی را ترسیم کرد: پادشاه نباید ستم بورزد، چون موجب پراکندگی خلق می‌شود^۳ و موجبات سقوطش را فراهم می‌آورد؛ نیز باید صاحب همت باشد، زیرا سست‌رأیی، سبب عصیان مردم می‌شود. حاکم باید از خود لیاقت نشان دهد و از طبع ملایم برخوردار باشد. پادشاه باید از برخی کارها نیز پرهیز کند: بساط عیش و نشاط برپا کردن، فرجامی جز ناپایداری حکومت نخواهد داشت و اشتغال به لهو و لعب، بروز اختلال تمام در مُلک را به همراه می‌آورد.^۴

«مردم» جزو پر اهمیتی از اندیشه سیاسی قبچاق خان هستند و فرمان‌روا باید با آنان رفتار «نیکو» داشته باشد و آسایش آنان را فراهم کند و رسیدگی به امور آنان را وجهه همت خویش سازد. اگر مردم آسوده زندگی کنند، از جایی فتنه برنخواهد خاست؛ پس حکومت باید کسانی را که در آسایش مردم اختلال ایجاد می‌کنند، سرکوب کند. مبارزه با فتنه و فساد نیز به بازرگانی و آمد و شدهای تجاری رونق می‌بخشد.^۵

قبچاق خان از احترام فرمان‌روا به علما و فقها سخن به میان می‌آورد البته نتیجه‌اش رونق بازار علم و فرهنگ در جامعه است.^۶

روش و شیوه تاریخ‌نگاری قبچاق خان

از نوشته قبچاق خان در پایان کتاب و اشاره‌اش به مطالعه و مقایسه کتاب‌ها و تألیف‌هایی خواننده‌ها، می‌توان به روش تاریخ‌نگاری او پی برد:

۱. نک: همو، ۷۶۹، ۹۳۹، ۱۱۱۷.
۲. برای کاربرد این واژه‌ها، نک: همو، ۷۸۴.
۳. همو، ۷۷۴.
۴. رک: همو، ۷۸۷، ۱۰۷۳، ۷۷۳، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۰۰.
۵. همو، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۶۹، ۷۸۹.
۶. همو، ۷۸۴.

«... تکیه به فضل او - سبحانه- نموده، تواریخ مطلوبه متقدمین و متأخرین فراهم گردانیده، به مراتب واقعات خود می‌نگاشت؛ به دیگر کتب مقابله ساخته، از سواد بر بیاض می‌کشید»^۱.

قبیچاق خان روش ترکیبی را در تاریخ‌نگاری پیش گرفته است. او با بررسی گزارش‌ها و روایات گوناگون درباره هر واقعه و مقایسه میان آن‌ها، متنی را که مورد تأیید و پسندش بوده، برمی‌گزید. این متن، از روایات و اخبار یک یا چند منبع استخراج، مقایسه و انتخاب می‌شد. بیشتر این متون برگزیده، مستند نیستند؛ اما از همان اشارات اندکی که نویسنده به منابع و مقایسه میان آنها کرده است، می‌توان به ترکیبی بودن روش او پی برد. نمونه‌ای از مقایسه میان گزارش‌های منابع مورد استفاه را در شرح احوال سلطان‌رضیه می‌بینیم. وی به *روضه‌الصفای* می‌خواند استناد می‌کند و در مقام مقایسه می‌افزاید در *تاریخ بناکتی* و *وصاف* مطلب با روایت *روضه‌الصفای* منافات دارد.^۲ قبیچاق خان از تعلیل و تحلیل روایات تاریخی پرهیز کرده و تنها در مواضعی اندک‌شمار، رنگی از تحلیل بر جای گذاشته است.^۳

شیوه‌ای که قبیچاق خان برای تنظیم و تبویب داده‌های تاریخی خویش برگزیده، در وهله نخست «طبقات‌گونه» است. این شیوه، در نظم‌دهی و بازداشتن مؤلف از آشفته‌سازی اطلاعات، مؤثر افتاده، ولی به‌رغم شکل ظاهری آن، اشتباهاتی هم در محتوا رخ داده است؛ مثلاً آوردن قراختاییان کرمان و اسماعیلیان ذیل یک فصل^۴ و شرح تاریخ سلاطین عثمانی ضمیمه ملوک-الطوایف ایرانی (سلسله‌های کوچک پس از سقوط ایلخانان)^۵ و یا گنجاندن سلسله‌های قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفویه و شیبانیه ذیل فصل نهم که به امیر تیمور گورکان (و جانشینان او) اختصاص دارد،^۶ اشتباه، یا تلقی مبالغه‌آمیز او از سلطنت تیمور است.

شیوه معمول دیگر در *تاریخ قبیچاق خانی* «سال‌شمارانه» است. کاربرد این شیوه با نقل رویدادهای مربوط به هجرت پیامبر (ص) آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه می‌یابد. قبیچاق خان

۱. همو، ۱۱۸۱.

۲. همو، ۷۸۵.

۳. برای نمونه، درباره درگیری‌های روزگار ندرمحمدخان، نک: همان، ۱۱۳۴-۱۱۳۵؛ نیز در خصوص علل پیروزی بخارااییان بر ارگنجیان، رک: همان، ۱۱۴۳.

۴. همو، ۶۲۳-۶۳۹.

۵. همو، ۷۴۹-۷۶۹.

۶. همو، ۱۰۲۴، ۱۰۳۱، ۱۰۴۰، ۱۰۹۳.

با ترکیب این دو شیوه، به نقل رویدادها می‌پردازد. در این ساختار، طبیعتاً تقدم با «موضوع» است که از آن به «طبقات‌گونه» تعبیر کردیم و سپس، اجزای موضوع در قالب «زمان» ارائه می‌شوند. نویسنده کوشیده است گزارش‌هایش دارای نظم و ترتیب زمانی باشند، ولی در مواردی که گزارش‌های موجود اندک بوده، شیوه سال شمارانه ملحوظ نگردیده است.^۱ شیوه سال‌شماری از آغاز گزارش‌های دوره تیموری ایران منظم‌تر و جدی‌تر به کار گرفته می‌شود.^۲ اوج نظم و دقت در کاربرد ترکیبی دو شیوه مذکور، مربوط به دوره تیموریان هند است.^۳

ویژگی‌های تاریخ قبیچاق‌خانی

۱. گستردگی «مکان» و «زمان» جزو دشواری‌های قبیچاق‌خان برای تألیف کتابی در تاریخ عمومی بود (در مورد زمان، ادامه مقاله)، چه باید تاریخ او محدوده جغرافیایی و زمانی بسیار گسترده‌ای را فرا می‌گرفت. او چاره کار را در محدود ساختن دایره «موضوعات» و دو عنصر «مکان» و «زمان» و در پیش‌گرفتن روش «مختصرنویسی» یافته بود. این روش، از چند جهت به کتاب آسیب زده است. نخست، موجب ناهمسانی نگارش کتاب شده (ادامه نوشتار) و از برخی گزارش‌های مهم صرف نظر گردیده است؛ برای نمونه، در اخبار دوره صفوی، روابط صلح-آمیز این دولت با عثمانی، به منظور پرداختن به جنگ با ازبکان خبر مهمی است، اما در تاریخ قبیچاق‌خانی از آن غفلت شده است.^۴ گاه حجم کنارگذاشتن اخبار افزایش بسیاری می‌یابد؛ چنان‌که مثلاً قبیچاق‌خان در گزارش سال‌شمارانه دوران شاه‌صفی، اخبار سال‌های ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۰هـ را حذف کرده است.^۵ با این همه، وی از طریق مختصرنویسی در تلاش بوده است بر خلاف کتاب‌هایی نظیر *عالمگیرنامه* - که با نثر مغلق خود اصل مطلب را در دل خود پنهان کرده‌اند، - عصاره گزارش‌ها را با کنار زدن حشوها و زواید و تملقات و گزافه‌گویی‌ها خواندنی‌تر و سودمندتر ارائه کند.

۱. برای آگاهی از نمونه‌ای از این گونه گزارش‌ها، نک: ۷۶۹ و به بعد مربوط به رایان و حکام سند؛ ۸۰۰ مربوط به امرای نظام‌شاهیه).

۲. نک، همو، ۸۱۳ و دیگر جای‌ها.

۳. همو، ۸۳۶.

۴. همو، ۱۰۶۱؛ نیز قس: توضیحات نگارنده در پانوش همان صفحه.

۵. نک: همو، ۱۰۷۳-۱۰۷۴.

۲. با این که ویژگی «سال‌شماری» و توجه به عنصر «زمان» در تاریخ قبیچاق خانی اصل است، ولی در بسیاری از گزارش‌ها این قاعده برهم خورده و روال خبردهی را مختل ساخته است؛^۱ برای نمونه، ثبت تاریخ‌ها در دوره پادشاهان بهمنی هند منظم نیست؛ مؤلف گاه تاریخ رویداد را ذکر می‌کند و گاه از آن طفره می‌رود^۲ و گاه به ذکر «طول مدت» حکومت فرمان‌روایان بسنده و از «تاریخ‌گذاری» غفلت می‌کند.^۳ افزون بر این، در ذکر سال رویدادها، گاه اختلافات بسیاری میان تاریخ قبیچاق خانی و نوشته‌های معتبر تاریخی به چشم می‌خورد.^۴ مقایسه تاریخ قبیچاق خانی با نوشته‌های مورخان چون نظام‌الدین و بداؤنی، نشان می‌دهد آشفته‌نویسی و بی‌نظمی فراوانی در تاریخ قبیچاق خانی وجود دارد. مخصوصاً در موضعی نویسنده دست به تجمیع و ترکیب اخبار، ذیل یک سال زده است، حال آن که آن رویدادها در سنوات گوناگونی رخ داده‌اند.^۵ «اشتباه‌نویسی» تاریخ‌ها در این اثر، حتی دامن زندگینامه مؤلف را هم گرفته است. برای مثال، او یک جا مهاجرت خود به هند را سال ۱۱۰۷هـ و باری دیگر ۱۱۰۸هـ آورده است.^۶

۳. در تاریخ پس از اسلام، نگاه قبیچاق‌خان بیشتر به شرق جهان اسلام معطوف است و شعاع گزارش‌هایش در ناحیه غرب از آسیای صغیر و مصر آن‌سوتر نمی‌رود. سه منطقه محور تاریخ‌نویسی نویسنده بوده است: هند، ماوراءالنهر و ایران. به علت گستردگی روابط سیاسی و نظامی دولت‌های حاکم بر شرق اسلامی و بروز بحران‌ها و جنگ‌های پرشمار، توجه نویسنده به همین مناطق است. مناطق شرقی ایران و به‌ویژه مرزهای آن با هند و قلمرو ازبکان، اخبار بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند. در میان دولت‌های هم‌عصر در این مناطق، پس از قرن دهم هجری، بیش‌ترین اطلاعات مربوط به هند است (۲۰۳ صفحه) و پس از آن ماوراءالنهر (۸۸ صفحه) و ایران در رده آخر از نظر حجم اطلاعات (۵۳ صفحه) قرار دارد.

۱. قس: محمدکاظم قزوینی، ۳۸۰-۳۸۲ با قبیچاق خان، ۹۱۲.

۲. نک: همان، ۷۹۶.

۳. همان، ۷۹۵.

۴. تاریخ‌های وقایع دوره جهانگیرشاه (همان، ۸۶۶ و دیگر جای‌ها) و اکبرشاه (همان، ۸۵۸ و دیگر جای‌ها) نمونه‌هایی در تأیید مطالب پیش گفته هستند.

۵. نک: همو، ۸۵۹.

۶. همو، ۸۰۴، ۹۳۳.

۴. از ویژگی‌های عمومی تاریخ‌نویسی در دوره دوم حکومت سلاطین تیموری هند (۱۱۱۸-۱۲۷۴هـ) به کاربردن زبان ساده و روان است، اما در مواردی چون القاب پادشاهان و ابراز احترام و ستایش از آنان، مقدمه‌نگاری، وصف صحنه‌های جنگی، جشن‌های تاج‌گذاری، مراسم سلطنتی و مذهبی، وفات پادشاهان و یا اشخاص مهم از نثر مصنوع و فنی استفاده می‌شده است؛^۱ و تاریخ قیچاق‌خانی دارای هر دو گونه است. هر چند تمایل نویسنده به نثر ساده و سلیس است و بخش‌هایی از کتاب نیز چنین است؛^۲ گونه دیگر، یعنی نثر مصنوع و متکلف همراه با صنایع لفظی و معنوی در این اثر دیده می‌شود؛ نمونه‌هایی از این نوع‌اند: «از طعن بهادران نصرت‌شیم، کفار فجار شعله‌افروز نار جهنم گردیدند».^۳ «مرغ روحش از محنت‌سرای انس، سوی عالم قدس پرید».^۴ او از سجع نیز در اثر خویش استفاده کرده است، مانند کر و فر، تاخت و باخت، ستیز و آویز.^۵

قیچاق‌خان برخلاف تألیفات تاریخی عصر تیموری که از شعر فراوان بهره گرفته‌اند، توجه کمتری به آن نشان می‌دهد و به ندرت اشعار را لابلای مطالب تاریخی می‌گنجاند. این شعر یکی از آن نمونه‌هاست:

ز دود تفنگ اندر آن رزم‌گاه مه نو چو ابروی خوبان سیاه^۶

در این اثر، کلمات و عباراتی به کار رفته است که امروزه در زبان فارسی مندرس شده‌اند و یا کمتر مورد استفاده‌اند، نظیر:

تکاور انگیختن^۷ = اسب راندن.

وقت نازک است^۸ = وقت تنگ است، وقت اندک است.

عروج دهند^۹ = تخت و تاج دهند، سلطنت دهند.

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: هاشمی، ۳۷.

۲. برای نمونه، نک: قیچاق‌خان، ۸۴۱، ۱۰۲۷، ۸۵۷.

۳. همو، ۹۰۱.

۴. همو، ۸۴۲.

۵. همو، ۷۷۴، ۸۳۱، ۸۳۷.

۶. همو، ۱۰۷۶.

۷. همو، ۱۰۰۹.

۸. همو، ۸۵۰.

۹. همو، ۷۷۵.

خوش‌پرسی^۱ = خوش‌وبش، احوالپرسی.

مورچال شدند^۲ = سنگر گرفتند.

واژه‌هایی همانند ناچاق و جاگیر و بیم‌دار نیز از این قبیل‌اند که امروزه کاربردی ندارند؛^۳ و برخی واژه‌ها و ترکیبات را فارسی‌نویسان هند به کتب خویش وارد کرده‌اند که غلط است، نظیر «گاهاً» و «حسب‌الخواهش»^۴ که قبیچاق‌خان به کار می‌برد.

کاربرد برخی کلمات نیز بیشتر در میان فارسی‌نویسان هند طرفدار داشته است، مانند ساختن افعال متعددی، مانند نشانید، دهانید، سپارید، یا وضع و جعل فعل از اسم مانند غارتید، کنانید، استاده کرد، و ساختن اسم مصدر از واژه «رزم» به صورت «رزمش» که قبیچاق‌خان هم آن‌ها را به کار برده است.^۵ واژه‌های فارسی با تلفظ کهن آن‌ها نیز در تاریخ قبیچاقی خانی به کار رفته، نظیر اسپ، تپ، پیل، خسپیدن و پدرود.^۶

قبیچاق‌خان که خود منشأ ترکی دارد، واژه‌های ترکی و مغولی را به کار برده است، مانند طوی (جشن و عروسی)، دسترخان (سفره)، آق‌سقال (ریش‌سفید) و الوس (طایفه) از آن جمله‌اند. جملات ترکی بمانند «شیخ مصلت بیردی»؛ اما شعر به زبان ترکی در تاریخ قبیچاقی خانی اندکند، از جمله:

بونوی ویرانه کیبی و در صفی ایوا ایوایی سرولار بارمدی بوباغدا موزون موزون^۷

نوسینده هنگام تألیف تاریخ خود، حدود دو دهه در هند زندگی کرده بوده است؛ از این رو، واژه‌های هندی نیز به این اثر راه یافته است. این واژه‌ها عمدتاً در بخش متعلق به تاریخ هند به کار رفته است که احتمال دارد تحت تأثیر منابع خود بوده باشد. تعدادی از این واژه‌ها این‌هاست: بگتر، برشکال، چوکی، چیله، رهکله، کچهری، مهادول و چودول.^۸

۱. همو، ۱۰۷۵.

۲. همو، ۸۳۷.

۳. نک: همو، ۷۹۸، ۸۷۶، ۱۰۷۵.

۴. همو، ۸۱۱ و ۹۰۴. این شیوه غلط‌نویسی میان برخی از مورخان هندی دیگر نیز دیده می‌شود، همانند سلیم زیدپوری که از عبارت «حی علی البورش» استفاده می‌کند (نک: ریاض‌السلطنین، ۲۱۱).

۵. همو، ۸۳۲، ۸۸۷، ۱۰۰۰، ۱۰۳۹، ۱۰۶۹، ۱۰۹۷.

۶. همو، ۱۱۷، ۷۷۰، ۸۰۶، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲.

۷. همو، ۱۰۸، ۸۰۹، ۸۳۷، ۸۹۱، ۱۰۳۸، ۱۱۱۹.

۸. همو، ۹۲۳، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۷۰، ۱۰۰۴، ۱۰۱۱، ۱۰۱۹.

در مجموع نثر قبیچاق خان استحکام لازم را در لفظ و معنا ندارد و در بسیاری موارد سست است،^۱ ولی خود او نثرش را در دو جا می‌ستاید: «خلص، قلم خوش خرام تتمه مدعا شرح نماید»^۲ و در جای دیگر، هنگامی که نوشته خود را برتر از تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی می‌خواند، می‌نویسد: «خلص، قلم خوش خرام، قدر وسع و امکان اول بر اخبار ام‌البلاد جولان دهد»^۳.

۵. گذشته از اغلاط املائی - هم‌چون «طرفیه» به جای «ترفیه»، «زخیم» عوض «ضخیم» و «ذی» به جای «زی»^۴ - مخصوصاً در ضبط اعلام هم اشتباهاتی رخ داده است. پادشاه مملوک مصر ناصرالدین فرج همه جا «فرخ» آمده و بندر «ارخنگ»، «ارچنگ»^۵، ضبط شده است. اگر این گونه اغلاط، حاصل تحریف و تصحیف کاتبان باشد، قابل گذشت است، چه در فرایند کار تصحیح اصلاح خواهند شد؛ ولی نادرستی‌های محتوایی نیز به متن کتاب راه یافته است که سرچشمه آن بی‌دقتی نویسنده است، برای نمونه، «فتح هند تا نهایت مغرب» توسط تیمورگورکانی نادرست است و چنین است گزارش «زدن سکه و خواندن خطبه بر منابر مصر و شام» برای او.^۶ قبیچاق خان علی القاعده با مراجعه به منابع هر سلسله می‌توانست اطلاعات را به درستی ثبت کند، اما جابه‌جا کردن نام اشخاص،^۷ تغییر سال‌ها،^۸ اشتباه در باب اعلام جغرافیایی^۹ و ضبط غلط تاریخ‌ها^{۱۰} به‌ویژه درباره سلسله‌های صفوی و عثمانی وجود دارد.

۶. چون تحولاتی که در قلمرو قدرت‌های سیاسی معاصر و به‌ویژه همسایه روی می‌داد بعضاً با یکدیگر ارتباط مؤثر داشتند، قبیچاق خان تلاش کرده است برای حفظ انسجام تاریخی، ترسیمی کلی و قابل فهم از جغرافیای سیاسی ارائه کند؛ از این رو، روش او ذکر رویدادهای

۱. برای نمونه‌ای از این گونه نثر، نک: همان، ۷۸۹.

۲. همو، ۹۸۹.

۳. همو، ۱۱۸۱.

۴. همو، ۹۱۲ و ۱۱۱۶.

۵. همو، ۹۱۴ و ۱۰۲۵.

۶. نک: همو، ۸۱۸ و ۸۲۶.

۷. همو، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۱۲۷-۱۱۲۸.

۸. همو، ۱۰۶۰.

۹. همو، ۱۰۸۲.

۱۰. همو، ۸۵۱، ۸۵۸، ۱۰۵۱.

حکومت‌های هم‌زمان است.^۱ این شیوه، ذهن خواننده را از پراکندگی باز می‌دارد و او را متوجه کانون رخدادها و علل پیشامدها می‌سازد.

۷. تاریخ قبیچاق خانی برای تحقیق پیرامون روابط دولت‌ها با یکدیگر مفید است. اطلاعات موجود در این کتاب، مخصوصاً در خصوص روابط دولت‌های هندی با همسایگان‌شان حائز اهمیت است. روابط صفویان با ازبکان و تیموریان هند^۲ و نیز تعامل تیموریان هند با شییبانیان^۳ و نیز مناسبات سیاسی دولت‌های محلی هندویان شبه قاره با حکومت‌های مسلمان آن دیار از این جمله است.^۴

۸. اخبار فرهنگی در تاریخ قبیچاق خانی کم‌حجم و مختصر و از نوع اشاره به علما و خاصه صوفیان، تألیف کتاب و دیوان شعر، مهارت‌های هنری و دانستن یکی از دانش‌هاست. روش معمول نویسندگان به پایان بردن گزارش حکمرانی فرمانروایان با نام فرهیختگان هم‌عصر آنان است. معمولاً به نام، سال وفات و یا یکی از کتب یا کرامت‌های صوفیان و دانشمندان بسنده می‌شود. اسامی نقشبندیه، میرسیدعلی‌همدانی، شیخ ابوبکر تایباتی، علامه سعدالدین تفتازانی و میرسیدشریف جرجانی در راستای همین روش در انتهای اخبار دوره امیرتیمور آمده‌اند. اشاره به تألیف و تدوین کتاب‌هایی چون جامع‌الحکایات، ظفرنامه و دیوان شعر ظهور و پرداخت صله به او به تعداد ابیاتش به همین جهت آمده‌اند. پادشاهان و بزرگان دنیای سیاست هم اگر اهل هنر و دانش بوده باشند، قبیچاق‌خان را برای درج خبرشان جذب می‌کنند.^۵

۹. بررسی و دقت در داوری‌های قبیچاق‌خان در مواضع مختلف کتاب نشان می‌دهد که وی از استقلال رأی برخوردار بوده است و به‌ویژه این داوری‌ها درباب شخصیت‌ها و رویدادهای معاصر به دور از طرفداری، یک‌جانبه‌گرایی، تملق و مداحی است. در این داوری‌ها، اشتباهاتی هم مشاهده می‌شود؛ ولی اراده نویسنده با توجه به اظهار نظرهای صریحش، بر طرح سخنان

۱. نک: همو، ۷۸۳، ۸۲۴.

۲. همو، ۸۳۸-۸۳۹، ۸۹۲، ۸۹۴، ۹۱۸.

۳. همو، ۸۳۵.

۴. همو، ۹۵۲.

۵. نک: همو، ۸۰۳، ۸۲۷، ۸۲۰-۸۲۸.

تملق‌آمیز نبوده، بلکه منعکس‌کننده باورهای حق‌جویانه اوست.^۱ به این ترتیب، او در راه تحصیل عینیت در تاریخ گام مهمی برداشته است.

قبچاق‌خان در رأی و قضاوت‌های خود، معیارهای اخلاقی، رفاه و آسایش عمومی، عدالت و مواردی از این قبیل را ترازوی سنجش خود قرار داده است. او معمولاً به اظهار نظرهای کلی و کوتاه بسنده می‌کند؛ مثلاً در باب شمس‌الدین التمش از سلاطین مملوک دهلی گوید: «با خلایق نیکو زیست»،^۲ و از پسر او، رکن‌الدین فیروزشاه با تعبیر «مرد ناملایم و ناقابل» یاد می‌کند.^۳ در باب دختر شمس‌الدین، سلطان رضیه، هم نویسد: «بانوی عاقله فرزانه و صاحب رأی و تدبیر در امور مملکت واقعی پرداخت». ^۴ سلطان غیاث‌الدین بهمنی «طبعش مایل لهُو و لعب بود»،^۵ و سلطان‌احمدشاه بهمنی «با مردم رذل مجالست داشت». ^۶ «همایون شاه ظالم» هم از جمله حکمرانان ستم‌پیشه سلسله بهمنی است.^۷

نویسنده هرچند در مورد تیموریان محتاط است، اما اگر روش حکومتی هر یک از پادشاهان آن سلسله را مورد پسند نیابد، به انتقادات تند می‌پردازد؛ مثلاً، در مورد میرزاسلطان-علی بن سلطان‌احمد می‌نویسد: «صاحب تاج و تخت شد، در غایت بلاهت و حماقت، مصلحت-بینانش زنان بودند». ^۸ مهم‌ترین بخش از داوری‌های تاریخی قبچاق‌خان، متعلق به قضاوت‌های او از اوضاع زمانه خود اوست و استقلال رأی او را در این‌جا می‌توان محک زد. او بی‌پروا انتقاداتی را متوجه شاهان، شاهزادگان و امرای معاصر خویش می‌کند. معزالدین جهاندارشاه را خداوند لهُو و لعب و انگشت‌نمای عالمیان می‌خواند و از ولیعهد اعزالدین با عنوان «شهزاده کریه المنظر» یاد می‌کند. ^۹ در مورد دیگر پادشاه معاصر خود، فرخ‌سیر، شجاعانه نیز نویسد: «شهریار

۱. برای مثال، در مورد داوری‌های او درباره امیر تیمور گورکانی، نک: همو، ۸۰۹-۸۱۹؛ نیز مطالب پیش گفته در باب اندیشه تاریخ‌نگاری نویسنده.

۲. همو، ۷۸۲.

۳. همان جا.

۴. همو، ۷۸۴.

۵. همو، ۷۹۵.

۶. همو، ۷۹۸.

۷. همو، ۷۹۷.

۸. همو، ۸۳۵.

۹. همو، ۹۶۷.

زمان صاحب بلاهت و سفاهت، بی‌جرات بی‌حمیت، ممسک و خسیس‌طینت و زشت‌روی بود. سبب چیچک ابروانش ریخته، روز مرد می‌آراستند؛ لباس دستور عورات می‌پوشید.^۱

۱۰. اطلاعات تاریخ قبیچاق خانی کمتر رنگ اجتماعی دارد. مقایسه میان تاریخ قبیچاق-خانی با کتاب مظهر شاهجهانی اثر یوسف میرک بهکری می‌تواند در سنجش توجه قبیچاق‌خان به تاریخ اجتماعی، پدیده‌های انسانی، و لایه‌های زیرین جامعه مؤثر افتد. نویسنده مظهر شاهجهانی به وضوح، شناخت روحیه مردم و تفاوت‌های آنان، وضع معیشت افراد جامعه و مهارت ایشان در حرفه‌های گوناگون، قیمت‌ها و اوزان، شکار، دامپروری، علایق دینی آنان، وضع پوشاک، وضعیت راه‌ها و ترکیب جمعیتی شهرها و اصناف مردم و نیز قوم‌شناسی^۲ را هدف بررسی خویش قرار داده است. قبیچاق‌خان اندک‌نمونه‌هایی از این نوع اطلاعات را در اختیار ما قرار می‌دهد و فراتر از اشاره به کارهای عمرانی نظیر ساخت و تعمیر رباط و سردابه و مدرسه و یا میزان مهر دختران بزرگان حکومتی نمی‌رود.^۳

۱۱. جنبه جنگ‌نامه‌ای و سیاسی تاریخ قبیچاق‌خانی مصطلحات نظامی و دیوانی بسیاری را فراهم آورده است که برای پژوهش پیرامون تشکیلات اسلامی، کاربرد، شرح وظایف صاحبان مناصب و تغییر و تحولات پدید آمده در آن‌ها از لفظ گرفته تا حدود اختیارات و وظایف در ادوار گوناگون، به‌ویژه در ارتباط با تیموریان هند، مفید است. مصطلحات قلعخانی/قلعه‌خانی، قوش بیگی، وکیل، گرزبردار، خواجه‌سرا، مجمل‌نگار و میرآتش نمونه‌هایی از این مصطلحات‌اند.^۴

۱۲. در تواریخ فارسی دوره نخست تیموری هند (از بابر تا پایان دوره اورنگ‌زیب) به نسبت دوره دوم (از روزگار محمداعظم‌شاه تا سقوط تیموریان) نگاهی متفاوت به زندگی دیده می‌شود. رغبت به شادی، علاقه به گشت‌وگذار، بهره‌مندی از دنیا، برپایی جشن و آذین، وصف طبیعت، هم‌نشینی با خوبرویان و وصف عشق و عشاق، مطلوب مورخان دوره نخست است.^۵ می‌توان وجود ثبات سیاسی، قدرتمندی دولت مرکزی، گسترش امنیت عمومی و رفاه اجتماعی را در توجه مورخان آن عصر به «زندگی شاد» و منعکس کردن آن‌ها در نوشته‌هایشان بسیار مؤثر دانست. فقدان این عوامل در دوره دوم، سبب رشد روحیه یأس و ناامیدی و نگاه غمبار به

۱. همو، ۹۷۵-۹۷۶.

۲. یوسف میرک، ۲۴، ۳۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۲-۸۵، ۱۸۲، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۹۰-۱۹۱.

۳. قبیچاق‌خان، ۸۲۴، ۹۹۸، ۱۰۲۰، ۱۱۲۴.

۴. نک: ۸۲۶، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۵۶، ۹۹۵، ۱۱۴۸، ۱۱۱۵.

۵. برای مثال، نک: جهانگی (۲۰۸-۲۰۹) که بی‌پروا از خوش‌گذرانی‌های خود می‌گوید. نیز، رک: کنبو، ۴۶/۱-۴۷.

زندگی نزد مورخان شده است. به عبارتی، تاریخ‌های این دوره، آینه‌ای از وضع سیاست، اقتصاد، فرهنگ و امنیت روزگار خویش هستند. قبیچاق‌خان هر دو دوره را دیده و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کرده و طبیعتاً دوره پسین را ناخوش می‌داشته است. پایان اندوهناک کتاب، حکایت آشکاری از روحیه او دارد که با توجه به تاریخ پرتنش هندوستان در زمان وی و زندگی پرفراز و نشیبی که داشته،^۱ چندان دور از انتظار نبوده است.^۲

نتیجه

با تأسیس دولت تیموریان در هند، باب تازه‌ای در نگارش تاریخ‌نویسی فارسی در این کشور گشوده شد که علاوه بر گستردگی، از تنوع نیز برخوردار بود. دوره حکومت سلاطین متأخر تیموری که از مرگ اورنگ‌زیب آغاز می‌شود و تا حدود یک قرن و نیم بعد ادامه می‌یابد، با هرج و مرج و ناآرامی‌های داخلی همراه بود که دستاورد آن ضعف حکومت مرکزی و تشکیل دولت‌های مستقل در گوشه و کنار کشور بود. تاریخ‌نگاران هم‌چون تحت فشار حکومت‌ها قرار نداشتند، با آزادی و دور از جانب‌داری و تعصب می‌نوشتند. شیوه نگارش آنان نیز به روانی و سلاست تغییر یافت تا برای مردم قابل فهم باشد. نویسندگان تاریخ این دوره، از اوضاع سیاسی روز نیز متأثر بودند و آثار یأس و حزن را آشکارا در وقایع‌نگاری ایشان می‌توان دید. تاریخ قبیچاق‌خانی همین ویژگی‌ها را داراست و در عین حال، به علت آن که مؤلف آن صرفاً یک مأمور دولتی، و نه یک مورخ، شناخته می‌شود، از او نمی‌توان انتظار داشت به مانند مورخان بزرگی چون علامی بنویسد. قبیچاق‌خان صرف نظر از ضعف‌هایی در کار نگارش تاریخ، به لحاظ اصول و روش‌های تاریخ‌نگاری و ساختار و سازماندهی نوشتار، به جهت آن که در ارتباط با رویدادهای پیچیده و شرایط دائم‌التغییر عهد دوم تیموری یک شاهد عینی به شمار می‌رود، اهمیت بسیاری می‌یابد. داشتن اطلاعات از دوره‌ای که نوشتن تاریخ ممنوعیت دولتی داشته است (بخش اخیر دوره اورنگ‌زیب) و همین‌طور گزارش‌های منحصر به فرد نویسنده از حکومت شیبانیان که با اطلاعات شناخته شده از این سلسله، تفاوت‌های آشکاری دارد و اخباری از این قسم در جای‌های مختلف کتاب، بر اهمیت آن افزوده، آن را قابل توجه می‌سازد.

۱. به مطالب پیش گفته مراجعه شود.

۲. او نویسد: بنده سبب بعضی مهمات لاهور آمده، بعدالایوم اخبار عالم بوقلمون از نسخ اخبارنویسان ملاحظه نمایند. خاطر محقر ازین کار آن قدر ملول است که عبث مدتی به هوا و هوس عمر گران‌مایه بر سخنان هیچ و پوچ صرف نمود و منافع دنیای بیمدار هیچ در هیچ هیچ... (قبیچاق‌خان، ۱۱۹۱-۱۱۹۲).

کتابشناسی

- جز تاریخ قبیچاقی خانی سایر منابع تحقیق عبارتند از:
- ارادت خان، مبارک الله واضح، تاریخ ارادت خان، چاپ غلام رسول مهر، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱م.
- استوری، چارلز امبروز، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه آرین پور و دیگران، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- جهانگیر شاه بن اکبرشاه، جهانگیرنامه، چاپ محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ش.
- خوافی خان نظام الملکی، محمد هاشم، منتخب اللباب، چاپ مولوی کبیرالدین احمد، کلکته، انجمن آسیایی بنگاله، ۱۸۶۹ش.
- خواندمیر، غیاث الدین محمد، قانون همایونی، چاپ محمد هدایت حسین، کلکته، انجمن سلطنتی بنگال، ۱۹۴۰م.
- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشار، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
- سلیم زیدپوری، ریاض السلاطین (تاریخ بنگاله)، کلکته، انجمن آسیایی بنگاله، ۱۸۹۰م.
- سیف بن محمد هروی، تاریخنامه هرات، چاپ محمد آصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۱ش.
- غالب دهلوی، اسدالله بن عبدالله، مهرنیمروز، چاپ عبدالشکور احسن، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۹م.
- فدایی اسپهانی، نصرالله خان، داستان ترکنازان هند، چاپ ع. قویم، تهران، ۱۳۴۱ش.
- قندهاری، محمد عارف، تاریخ اکبری، تصحیح و تحشیه معین الدین ندوی و اظهر علی دهلوی، رامپور، مطبوعات کتابخانه رضا. [۴]
- کاستیکوا، گ. ی.، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه عمومی دولتی ساتنیکوف سدرین (سنت پترزبورگ)، ترجمه عارف رمضان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- کنبو، محمد صالح، عمل صالح (شاهجهاننامه)، چاپ وحید قریشی، لاهور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۷م.
- لاهوری، ملا عبدالحمید، بادشاهنامه، چاپ مولوی کبیرالدین احمد، کلکته، کالج پریس، ۱۸۶۷م.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، تهران، [بی تا].
- هاشمی، محمود، تحول نثر فارسی در شبه قاره، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش.
- یوسف میرک بهکری، تاریخ مظهر شاهجهانی، کراچی، انجمن ادبی سندهی، ۱۹۶۲م.